

## دکتر رابرت چیشولم، ساموئل او ۲، جلسه ۱۴، اول سموئیل ۲۴-۲۵

۲۰۲۴ © رابرت چیشولم و تد هیلدبرانت

این دکتر باب چیشولم در حال تدریس در مورد اول و دوم سموئیل است. این جلسه ۱۴، اول سموئیل ۲۴-۲۵ است. داوود جان شائول را نجات می‌دهد. فصل ۲۴، داوود به صدای حکمت گوش می‌دهد، اول سموئیل فصل ۲۵.

در درس بعدی، به اول سموئیل فصل ۲۴، جایی که داوود جان شائول را نجات می‌دهد، و همچنین اول سموئیل فصل ۲۵، جایی که، همانطور که خواهیم دید، داوود به صدای حکمت گوش می‌دهد، نگاهی خواهیم انداخت. بیایید با فصل ۲۴ شروع کنیم. شائول در حال تعقیب داوود است.

در فصل ۲۳، او تقریباً او را به دام انداخت. او به شدت در تعقیب داوود بود و آماده دستگیری داوود و افرادش، و سپس پیکی آمد و به شائول اطلاع داد که فلسطینیان حمله به سرزمین و اینکه شما باید از تعقیب داوود دست بردارید و برگردید و از قلمرو اسرائیل دفاع کنید، و بنابراین شائول آنجا را ترک کرد. این ما را به فصل ۲۴، آیه ۱ می‌رساند. شائول از تعقیب فلسطینیان بازگشت و به او گفته شد که داوود در بیابان عین جدی است.

بنابراین، شائول آماده بود تا بار دیگر به دنبال داوود برود، و او ۳۰۰۰۰ مرد جوان توانمند را از سراسر اسرائیل برداشت و به جستجوی داوود رفت. و در طول مسیر، شائول تصمیم می‌گیرد، همانطور که همه ما گاهی اوقات نیاز داریم، تا قضای حاجت کند. طبیعت او را فرا می‌خواند، و شائول مجبور بود به آن دعوت پاسخ دهد، و بنابراین در آن زمان آنها توالی عمومی نداشتند، بنابراین او تصمیم گرفت که به یک غار، غاری در همان نزدیکی، طبق آیه ۳، برود و برای قضای حاجت به آنجا رفت.

خب، حدس بزنید چه کسی در غار است؟ داوود و افرادش خیلی دورتر در غار بودند. شاید از خودتان بپرسید که چطور فهمیدند شائول وارد شده است. من حدس می‌زنم که احتمالاً کسی از ورودی غار نگاهی می‌کرده که از دور دیده شائول به سمت آنها می‌رود.

ما باید فرض کنیم که آنها می‌دانستند که شائول در غار است زیرا آنجا تاریک خواهد بود. آن مردان به داوود گفتند، این روزی است که خداوند هنگام صحبت با تو از آن صحبت کرد، و ما دقیقاً این کلمات را در هیچ جای دیگری نداریم، اما فکر می‌کنم می‌توانیم فرض کنیم که آن مردان درست می‌گویند. خداوند حتماً این را در گذشته در زمینهای به داوود گفته است.

من دشمن را به دست می‌دهم تا هر طور که می‌خواهی با او رفتار کنی. حالا، فکر می‌کنم افراد داوود فرض می‌کنند که این یعنی خداوند دشمن را به دست تو خواهد سپرد تا بتوانی او را بکشی، از شرش خلاص شوی. اگر این کلمات به طور دقیق نقل شوند، کمی مبهم‌تر از این حرف‌ها هستند.

هر طور که می‌خواهی برخورد کن. به خودت بستگی دارد. و همانطور که خواهیم دید، داوود تصمیم خواهد گرفت که کشتن سائول برای من درست نیست.

بنابراین، این تسلیم دشمن به دست داوود، شاید بیش از هر چیز دیگری، آزمایشی از جانب خداوند باشد. به جای فرصتی برای خلاص شدن از شر دشمن قسم‌خورده‌تان تا بتوانید پادشاه شوید، شاید بیشتر آزمایشی باشد برای اینکه ببینید آیا می‌خواهید منتظر زمان مناسب خدا بمانید یا نه، زیرا اشتباه است که این کار را به دست خودتان بگیرید و او را بکشید. بنابراین، داوود بی‌سروصدا پیش رفت و گوشه‌ای از ردای سائول را برید.

خب، سائول دارد خودش را راحت می‌کند. و داوود یواشکی می‌آید جلو، و شما که برای اولین بار آن را می‌خوانید، از خودتان می‌پرسید، یواشکی و بی‌خبر آمد جلو، قرار است چه کار کند؟ اما نه، او فقط گوشه‌ای از ردای سائول را برید. و خواهیم دید که چرا این کار را اینجا انجام داد.

بعد از آن، و این شاید نوعی پرش به آینده باشد، بیشتر شبیه یک پراتنز است. بعد از آن، داوود از اینکه گوشه‌ای از ردایش را بریده بود، عذاب وجدان داشت. شاید او این را همان موقع حس کرده باشد.

به هر حال، او به افرادی گفت، باید فرض کنیم که او پیش افرادی برمی‌گردد، و حدس می‌زنم که ما همچنین فرض می‌کنیم که آنها واقعاً نجوا می‌کنند زیرا صدا گاهی اوقات در غارها می‌پیچد. پس، خداوند منان را از من دور بدارد که چنین کاری با سرورم، مسیح خداوند، بکنم یا دستم را روی او بگذارم، زیرا او مسیح خداوند است. بنابراین، فکر می‌کنم افرادی پیشنهاد می‌کنند که او باید سائول را بکشد.

خداوند او را به دست تو سپرده است، و داوود می‌گوید، نه، خداوند من را از انجام چنین کاری با آقام منع می‌کند. و کلمات مبهم‌تر از این بودند. بنابراین،

دیوید اینو قبول نداره.

گاهی اوقات مردم می‌توانند چیزی را که خدا گفته است، بگیرند و آن را به گونه‌ای تحریف کنند و به شما این ایده را بدهند که باید این کار را با توجه به گفته خدا انجام دهید. این همیشه درست نیست. گاهی اوقات برای اینکه دقیقاً ببینم کلام خدا در یک موقعیت خاص برای من چه معنایی دارد، به کمی بصیرت نیاز است.

و داوود تصمیم می‌گیرد، نه، یک چیز را می‌دانم، او مسیح خداوند است و حمله به او و کشتنش برای من اشتباه خواهد بود. با این سخنان، داوود افرادی را به شدت سرزنش کرد و اجازه نداد که به سائول حمله کنند. و سائول غار را ترک کرد و به راه خود رفت.

اما کار داوود اینجا تمام نشده است. او یک استراتژی دارد. او سائول را نکشت، اما قرار است با سائول روبرو شود.

سپس داوود از غار بیرون رفت و سائول، ای خداوند، پادشاه را صدا زد. و هنگامی که سائول به پشت سر خود نگاه کرد، داوود تعظیم کرد و با صورت به زمین افتاد. این یک بخش بسیار مهم در عذرخواهی داوود است که در درس‌های قبلی در مورد آن صحبت کردیم.

همانطور که این متن را می‌خوانیم، از خود بپرسید، داوود چگونه به شائول وفاداری نشان می‌دهد؟ نگرش داوود نسبت به شائول چیست؟ و سپس شائول چگونه واکنش نشان می‌دهد؟ اگر قرار است از داوود به عنوان بی‌گناه دفاع کنیم و ثابت کنیم که شائول گناهکار است، این فصل از نظر شواهد، شاهد اول است. بنابراین، داوود در برابر او تعظیم می‌کند و با صورت به زمین سجده می‌کند. داوود کاملاً واضح است.

شائول پادشاه است و داوود به او احترامی را که شایسته‌اش است، نشان می‌دهد. و او به شائول گفت، چرا وقتی مردم می‌گویند داوود مصمم است به تو آسیب برساند، گوش می‌دهی؟ امروز با چشمان خود دیدی که چگونه خداوند تو را در غار به دست من سپرد. بعضی‌ها مرا تشویق کردند که تو را بکشم، اما من تو را نجات دادم.

گفتم دستم را روی خداوند دراز نمی‌کنم چون او مسیح خداوند است. بین پدرم، حتی وقتی او را پدر خطاب می‌کند. فکر می‌کنم این چیزی بیش از فقط پدرزنم است.

من فکر می‌کنم پدر در اینجا، همانطور که گاهی در عهد عتیق آمده است، برای کسی که اقتدار دارد و محافظ است، استفاده می‌شود. به عنوان خداوندگار داوود، شائول واقعاً موظف است از او به عنوان یکی از بندگان وفادارش محافظت کند، و او این کار را نمی‌کند. پدر من را ببین، به این تکه از ردایت در دست من نگاه کن.

من گوشه ردایت را بریدم، اما تو را نکشتم. بین که در دست من هیچ نشانه‌ای از خطا یا شورش وجود ندارد. من به تو ستم نکرده‌ام، اما تو مرا تعقیب می‌کنی تا جانم را بگیری.

بنابراین، استدلال دیوید کاملاً واضح است. من این قسمت از ردای شما را بریدم. بدیهی است که می‌توانستم شما را بکشم.

خداوند این فرصت را به من داد. برخی حتی مرا به انجام این کار ترغیب می‌کردند، اما من از انجام آن خودداری کردم زیرا تو مسیح خداوند هستی. انجام این کار برای من اشتباه خواهد بود.

بنابراین، او اساساً به ساول متوسل می‌شود و می‌گوید، من بی‌گناهم. اگر واقعاً می‌خواستم تو را بکشم، همین الان این کار را می‌کردم. من یک فرصت طلایی داشتم و از گرفتن آن خودداری کردم.

و سپس در آیه ۱۲ به خداوند متوسل می‌شود. باشد که خداوند بین من و تو داوری کند، و باشد که خداوند انتقام ستم‌هایی را که به من روا داشته‌ای بگیرد، اما دست من به تو نخواهد رسید. به عبارت دیگر، من به خداوند به عنوان قاضی بین ما متوسل می‌شوم، و از خداوند برای آنچه که با من کرده‌ای، طلب بخشش و عدالت می‌کنم، اما قرار نیست آن را به دست خودم بگیرم.

به خودش بستگی دارد. همانطور که ضرب المثل قدیمی می‌گوید، از بدکاران، کارهای بد سر می‌زند. پس دست من به تو نخواهد رسید.

کشتن تو برای من شرارت است، و من شرور نیستم. و بنابراین فقط یک شرور چنین کاری می‌کند. من این کار را نخواهم کرد.

پادشاه اسرائیل علیه چه کسی قیام کرده است؟ و حالا داوود به نوعی با لحنی بسیار منفی از خودش صحبت می‌کند. شما دنبال چه کسی هستید؟ یک سگ مرده؟ یک کک؟ من هیچی نیستم. چرا اینقدر به من گیر میدی؟ تو پادشاهی.

باشد که خداوند داور ما باشد و میان ما دآوری کند. باشد که او به دعوی من رسیدگی کند و آن را تأیید کند. باشد که او با رهایی من از دست شما، مرا تبرئه کند.

و من فکر می‌کنم داوود نمونه‌ی فوق‌العاده‌ای برای ماست، زیرا این موضوعی است که در تمام کتاب مقدس به آن اشاره شده است. شما به دنبال انتقام گرفتن برای خودتان نیستید. شما این را به دست خداوند می‌گذارید زیرا خداوند قاضی عادل است.

او می‌داند چه چیزی بهترین است. او می‌داند چه چیزی درست است. او می‌داند چه چیزی اشتباه است.

ما آن نوع دانش، آن علم مطلق که او دارد را نداریم. ما دقیقاً مثل او نیستیم. او هر موقعیتی را کاملاً می‌بیند و می‌داند عدالت چیست.

و به همین دلیل است که ما نباید از دشمنانمان انتقام بگیریم. ما باید به خداوند روی آوریم و آن را به دست خداوند بسپاریم و با ایمان به اینکه عدالت او پیروز خواهد شد، منتظر زمان مناسب او باشیم. و این همان کاری است که داوود انجام می‌دهد.

او نمونه‌ی فوق‌العاده‌ای از این است. اگر کسی حق داشت علیه شائول موضع بگیرد، آن شخص داوود بود. منظورم این است که جان او در خطر بود، اما او به جایی رسیده است که جان خود را به خداوند و آرمان عادلانه‌اش را به خداوند سپرده است.

و ما هم باید از او الگو بگیریم. وقتی داوود این حرف را تمام کرد، حالا که برای اولین بار است که این را می‌خوانیم، از خودمان می‌پرسیم که شائول قرار است به همه اینها چه واکنشی نشان دهد؟ او چه واکنشی نشان خواهد داد؟ او مصمم به کشتن داوود بوده است. بنابراین، بخش اول دفاع از داوود، سخنان خود داوود و اعمال او است.

داوود در تمام این ماجرا بی‌گناه است. او به وضوح به شائول وفادار است و برای اجرای عدالت به خداوند توکل می‌کند. او همه چیز را به دست خودش نمی‌گیرد.

او بی‌گناه است. خب، بین سائول چه می‌گوید. آیا این صدای توست، داوود، پسر من؟ این مهم است زیرا او را پسر یسی صدا می‌زد.

این روش تحقیرآمیزی است که او را خطاب می‌کند. اما حالا، این صدای توست، دیوید؟ او را به اسم صدا می‌زنند، پسر من. دیوید از او به عنوان یک پدر درخواست کمک کرد.

و او با صدای بلند گریه کرد. بنابراین، اعمال و سخنان داوود بر شائول تأثیر گذاشته است. و این یک جمله کلیدی در مدرک الف، عذرخواهی برای داوود، است.

او گفت: «تو از من درستکاری. تو با من خوب رفتار کردی، اما من با تو بد رفتاری کردم.» این اعترافی آشکار از جانب شائول است.

این تمام چیزی است که در درازمدت برای اثبات بی‌گناهی داوود و بی‌گناهی شائول به آن نیاز دارید. گناهکار. در داستان بیشتر به این موضوع پرداخته می‌شود، اما این نکته اساسی است. تو همین الان از خوبی‌هایی که در حقم کردی برایم گفتی.

خداوند مرا به دست تو سپرد، اما تو مرا نکشتی. بنابراین، شائول دریافت که خداوند و مشیت او مرا به داوود تسلیم کردند. وقتی مردی دشمن خود را می‌بیند، آیا اجازه می‌دهد که او سالم بماند؟ بدیهی است که نه.

سوال شائول ما را به این نتیجه می‌رساند که داوود واقعاً نباید دشمن او باشد. زیرا اگر داوود شائول را چنین می‌دید، نمی‌گذاشت که فرار کند. خداوند تو را به خاطر رفتاری که امروز با من داشتی، پاداش نیکو دهد.

می‌دانم که این موضوع مهمی است، اینکه تو قطعاً پادشاه خواهی شد و پادشاهی اسرائیل به دست تو تأسیس خواهد شد. بنابراین، شائول اذعان می‌کند که تو به خاطر رفتاری که امروز با من داشتی، شایسته پاداش خداوند هستی. و می‌دانم که تو پادشاه بعدی خواهی بود.

من در اعماق وجودم می‌دانم که اوضاع همین‌طور خواهد بود. پادشاهی در دستان تو برقرار خواهد شد. به خداوند قسم بخور که نسل مرا از بین نخواهی برد و نام مرا از خاندان پدرم محو نخواهی کرد.

و اتفاقاً، داوود بعداً تمام تلاش خود را می‌کند تا به سوگندی که با شائول بسته است، عمل کند. در دوم سموئیل ۱۰، شرایط پیچیده‌ای پیش می‌آید. بالاخره به آنجا هم خواهیم رسید.

اما داوود در این زمینه تمام تلاش خود را می‌کند. بنابراین، داوود سوگند خود را به شائول داد. سپس شائول به خانه بازگشت، اما داوود و افرادش به دژ رفتند.

جالب است که اگرچه اینجا نوعی آشتی وجود داشته، اما داوود با شائول رفت و آمد نمی‌کند. بنابراین، در فصل ۲۴، دوباره داوود جان شائول را نجات می‌دهد و فکر می‌کنم می‌توانیم مضمون اصلی را اینگونه خلاصه کنیم که خداوند از بندگان برگزیده‌اش دفاع می‌کند.

وقتی آنها برای عدالت به او نگاه می‌کنند. این همان کاری است که داوود انجام داد و در اعترافات شائول نوعی تیرنه وجود دارد.

برای اینکه موضوع اصلی را کمی بیشتر توضیح دهم، چند اصل کلیدی در اینجا وجود دارد که من در موعظه و آموزش این متن به آنها خواهم پرداخت. وقتی تحقق وعده خدا به تأخیر می‌افتد، و مطمئناً برای داوود به تأخیر افتاده است، بندگان برگزیده خدا باید در برابر وسوسه تحمیل این موضوع مقاومت کنند و در عوض آنچه درست است را انجام دهند و منتظر زمان‌بندی خدا باشند. این موضوع را تحمیل نکنید.

همیشه به انجام کار درست متعهد باشید و منتظر زمان‌بندی خدا برای تحقق وعده باشید. این همان کاری است که داوود انجام داد. و هنگام تحمل ظلم و ستم، در حالی که منتظر تحقق وعده خدا هستید، باید برای اثبات حقانیت خود به خدا روی آورید.

و اینها درس‌های اصلی هستند که در این فصل خاص می‌بینیم. من می‌خواهم حالا به فصل ۲۵ بروم. من این را «داوود به صدای خرد گوش می‌دهد» می‌نامم.

صدای حکمت قرار است به شکل یک زن به داوود برسد. جالب است که در امثال، حکمت بانو را داریم. حکمت به عنوان زنی به تصویر کشیده شده است که با سخنان حکیمانه و نیکو، در مقابل حماقت بانو، سخن می‌گوید.

اما دیوید در این فصل به صدای حکمت گوش خواهد داد و حکمتی را که خداوند از طریق ابیگیل به او می‌دهد، خواهد پذیرفت. بنابراین بار دیگر در این فصل، دیوید را در پرتوی بسیار مثبت می‌بینیم، اما تنش‌هایی نیز در حال شکل‌گیری است.

فصل ۲۵ آیه ابا اشاره به مرگ سموئیل آغاز می‌شود.

ما در فصل‌های اخیر زیاد سموئیل را ندیده‌ایم، اما او هنوز آنجا بود و اکنون مرده است. و تمام اسرائیل برای او جمع شدند و سوگواری کردند و او را در خانه‌اش در رامه به خاک سپردند. و سپس داوود به صحرای فاران نقل مکان کرد.

بنابراین، باید بپرسیم، چرا این حرف‌ها اینجا به ما زده می‌شود؟ تمرکز روی شائول و داوود است و بله، سموئیل شخصیت برجسته‌ای است، اما اهمیت این حرف‌ها در اینجا چیست؟ از بعضی جهات، کمی نگران‌کننده است زیرا سموئیل کسی بود که داوود همیشه می‌توانست در مواقع سختی به او مراجعه کند، اگرچه اخیراً خیلی نزدیک سموئیل نبوده است. بنابراین، ما تعجب می‌کنیم که خب، یکی از بزرگترین متحدان داوود از بین رفته است. اما فکر می‌کنم موضوع فراتر از این است.

در کتاب‌های سموئیل، سموئیل اولین شخصیت اصلی است. و سپس شائول این جایگاه را به دست می‌گیرد، فکر می‌کنم از اول سموئیل فصل ۹ شروع می‌شود، جایی که او به عنوان کسی که قرار است پادشاه شود مشخص می‌شود و شائول به یک شخصیت برجسته تبدیل می‌شود، اگر از نظر شخصیت‌های اصلی فکر کنیم. در مورد داوود در اول سموئیل، ۱۷ وقتی داوود از راه می‌رسد، به یاد داشته باشید که ما در مورد معرفی رسمی داوود در فصل ۱۷ صحبت کردیم.

خب، سموئیل، شائول، داوود. سموئیل، شخصیت اصلی شماره یک، حالا از صحنه رفته است. او مرده است.

خب، ما شخصیت اصلی دوم، شائول، و شخصیت اصلی سوم، دیوید را داریم. قرار است بعدش چه اتفاقی بیفتد؟ فکر می‌کنم این ممکن است نشانه‌ای از سوی نویسنده باشد. شخصیت اصلی شخصیت از صحنه محو شده است.

شخصیت اصلی دوم در شُرُف وقوع است. در فصل ۲۸، شائول قرار است شب هنگام، در آستانه‌ی نبرد، به ملاقات سموئیل برود و سموئیل قرار است از گور به او بگوید. سموئیل مرده است، اما او قرار است از گور به او بگوید.

وقتی جادوگر روح سموئیل را احضار کند، تو فردا خواهی مرد. و سپس متن به ما خواهد گفت که شائول چگونه در نبرد می‌میرد. بنابراین، این ممکن است در حال حاضر کمی نگران‌کننده باشد.

سپس می‌خوانیم که مردی در معون هست که در کارمل املاکی داشت و بسیار ثروتمند است. او دام‌های زیادی دارد و هزار بز و سه هزار گوسفند دارد و پشم‌چینی در کارمل در حال انجام است که در آن پشم حیوانات بریده می‌شود. نام او نابال یا نابال است.

اگر عبری بلد باشید، می‌دانید که نابال کلمه‌ای به معنای احمق است. نمی‌توانم تصور کنم که مادر یک مرد او را احمق بنامد. و بنابراین، فکر می‌کنم احتمالاً اسمش، گاهی اوقات در یک زبان مترادف‌هایی دارد.

می‌توانیم این نظریه را مطرح کنیم که نام او «آدیت» یا چیزی شبیه به آن بوده است. احتمالاً یک نام مستعار به نام «نیال» وجود دارد که همین معنی را می‌دهد. بنابراین، احتمالاً بار معنایی مثبتی داشته است.

اما کلمه دیگری هم هست که تلفظش شبیه به کلمه نابال است و به معنی احمق است. اما فکر نمی‌کنم مادرش موقع نامگذاری او چنین منظوری داشته باشد. اما این اسم اوست و قرار است در داستان به کار برود. کلمه دیگر نابال، که به معنی احمق است، قرار است در داستان به کار برود.

نام همسرش ابیگیل بود. او زنی باهوش، خردمند و زیبا بود. اما شوهرش در احساساتش بدخلق و بدجنس بود.

او یک کالیبی بود. بنابراین، ما این ناهماهنگی را داریم. ما نابال را داریم که بدخلق و بدجنس است و با ابیجیل که باهوش، خردمند و زیباست ازدواج کرده است.

داوود در بیان است و می‌شنود که نابال مشغول پشم‌چینی گوسفندان است. بنابراین، ده مرد جوان را فرستاد و به آنها گفت: نزد نابال در کرمل بروید و از طرف من به او سلام کنید. به او بگویید: عمر طولانی برای تو، سلامتی برای تو و خانواده‌ات، و سلامتی برای همه دارایی‌ات.

حالا شنیده‌ام که وقت پشم‌چینی گوسفندان است. وقتی چوپان‌هایت پیش ما بودند، با آنها بد رفتاری نکردیم. و در تمام مدتی که در کرمل بودند، چیزی از آنها گم نشد.

از خدمتکاران خودت بپرس، به تو خواهند گفت. بنابراین، با افراد من مهربان باش، چون ما در زمان جشن و سرور آمده‌ایم. حالا، خب، همه دارند جشن می‌گیرند.

این پشم‌چینی گوسفند است. چرا سخاوتمند نیستید؟ لطفاً هر چه می‌توانید برای خدمتکاران و پسران داوود پیدا کنید. به آنها بدهید. بنابراین، داوود از نابال درخواست می‌کند و می‌گوید، شاید در این زمان جشن بتوانید کمی سخاوت به ما نشان دهید.

ما سعی می‌کنیم در حالی که در بیابان سرگردانیم و ساول ما را تعقیب می‌کند، خرج و مخارجمان را تامین کنیم. منظورم این است که مطمئناً در این مورد به من خبر می‌دادند. بنابراین، هر کمکی که بتوانید به ما بدهید، ما از آن قدردانی می‌کنیم.

و فکر می‌کنم اینجا تلویحاً اشاره شده که ما لیاقت چیزی را داریم چون در سفرهایمان به چوپان‌های شما برخوردیم. و اگر می‌خواستیم این‌طور باشیم، می‌توانستیم مثل یک گروه یاغی باشیم و بیاییم و دام‌های شما را بدزدیم.

اما ما این‌طور نیستیم.

و اساساً، ما با چوپانان شما بدرفتاری نکردیم. در واقع، ما از آنها محافظت کردیم. برخی افراد در اینجا دیوید را به اداره یک باند حفاظتی، چیزی شبیه مافیا، متهم کرده‌اند.

خب، هی، لطفاً برای محافظت از ما پول بدهید. محافظت در برابر چه کسی؟ ما. فکر نمی‌کنم دیوید این کار را بکند.

فکر می‌کنم در آن برهه از زمان، احتمالاً افراد مختلف زیادی در بیابان بودند و برخی از آنها قانون‌شکن بودند. و کاری که داوود انجام داده، این بوده که فرصتی را دیده، فکر می‌کنم اینجا، تا شاید با نابال رابطه‌ی خوبی برقرار کند. و بنابراین، تصمیم گرفت که ما از این مرد در برابر یاغیان محافظت خواهیم کرد.

و ما فقط این کار را انجام می‌دهیم و سپس درخواست تجدیدنظر می‌دهیم. آنها نمی‌آیند اول قرارداد بگیرند. به نظر می‌رسد که آنها این کار را انجام می‌دهند و سپس با مراجعه به او امیدوارند که او از کاری که انجام داده‌اند قدردانی کند.

وقتی افراد داوود رسیدند، این پیام، آیه ۹، را از طرف داوود به نابال رساندند.  
سپس آنها منتظر ماندند. حال به یاد داشته باشید، نابال بدخلق و بدجنس است.

و همچنین به نظر می‌رسد که او طرفدار شائول است. نابال به خدمتکاران داوود پاسخ داد: «این داوود کیست؟ این پسر یسی کیست؟» این یادآور روشی است که شائول او را خطاب قرار می‌دهد. این روزها بسیاری از خدمتکاران از اربابان خود جدا می‌شوند.

به عبارت دیگر، تو فقط یک بنده‌ی سرکش هستی. داوود فقط یک بنده‌ی سرکش است. او از اربابش، شائول، جدا شده است.

چرا باید نان و آب و گوشتی را که برای قیچی‌ام ذبح کرده‌ام، بردارم و به کسانی بدهم که نمی‌دانم از کجا می‌آیند؟ این خیلی بی‌احترامی است.

و ممکن است فکر کنید، خب، او ممکن است نمی‌دانسته دیوید کیست. نه، این درست نیست.

ابیگیل، همسر او، همه چیز را در مورد داوود می‌داند. همان‌طور که خواهیم دید، وقتی او کمی بعد با داوود روبرو می‌شود، او دقیقاً می‌داند داوود کیست. او داوود را به عنوان کسی می‌شناسد که در نبردهای خداوند جنگیده و قوم خداوند را نجات داده است.

و بنابراین، او می‌داند داوود کیست، و داوود هم باید بداند. و او هیچ قدردانی از داوود به عنوان پادشاه آینده منتخب خداوند ندارد، و هیچ قدردانی از آنچه داوود برای اسرائیل انجام داده است، نمی‌کند. او ناسپاس است.

مردان داوود برگشتند، آیه ۱۲ و برگشتند. و وقتی رسیدند، هر کلمه را گزارش دادند. هر کلمه.

داوود به افرادش گفت، هر کدام از شما شمشیرتان را ببندید. اوه، اوه، آنها این کار را کردند.

و داوود نیز کمربند خود را بست. حدود ۴۰۰ نفر با داوود رفتند. ۲۰۰ نفر با آذوقه ماندند.

بنابراین، به نظر می‌رسد که داوود بسیار ناراحت است. او از اینکه با چنین بی‌احترامی‌ای با او رفتار می‌شود، خوشش نمی‌آید و آماده حمله است. خب، یکی از خدمتکاران به ابیگیل، همسر ناوال، می‌گوید که داوود پیکه‌هایی را از بیابان فرستاد تا به اربابمان سلام برسانند، اما او به آنها توهین کرد.

با این حال، این مردان، و اکنون ما کمی بیشتر در مورد آنچه اتفاق افتاده است، کشف می‌کنیم. این مردان با ما بسیار خوب بودند. آنها با ما بد رفتاری نکردند.

و تمام مدتی که ما در مزارع نزدیک آنها بودیم، چیزی گم نشد. آنها هرگز چیزی از ما نذریدند. با وجود آن همه دام، آنها به راحتی می‌توانستند چیزی بدزدند.

وقتی این بچه‌ها آنجا بودند، هیچ‌وقت چیزی گم نمی‌شد. شب و روز، آنها مثل دیواری دور ما بودند. تمام مدت، ما گوسفندانمان را می‌چرانیم.

حالا خوب فکر کن و ببین چه می‌توانی بکنی، زیرا مصیبت بر سر ارباب ما و تمام خانواده‌اش سایه افکنده است. او آنقدر بدکار است که هیچ‌کس نمی‌تواند با او صحبت کند. اگر ما برویم و سعی کنیم او را به حماقت کاری که کرده متقاعد کنیم، او حتی گوش هم نمی‌دهد.

تو باید به کاری بکنی، ابیگیل. و بنابراین، ما متوجه شدیم که داوود چه کار کرد. بله، او از افراد نابال محافظت کرد.

و من معتقدم که نیاز مشروعی برای این کار وجود داشت، زیرا در آن زمان، در این مکان، افرادی بودند که می‌خواستند از نابال دزدی کنند.

داوود و افرادش همچون دیواری دور آنها بودند. و از طرز صحبت خدمتکاران این برداشت را می‌کنید که آنها احساس می‌کردند به این نوع دفاع نیاز دارند.

و آنها دیوید و افرادش را با دید بسیار مثبتی می‌دیدند. اگر آنها فقط یک کلاهبرداری محافظتی انجام می‌دادند، فکر نمی‌کنم اینطور صحبت می‌کردند. بنابراین، ابیگیل باید سریعاً اقدام کند.

و بنابراین، توجه کنید که او چه می‌کند. او ۲۰۰قرص نان، ۲ممشک شراب، ۵گوسفند آماده، ۵الک غله برشته، ۱۰۰قرص کشمش، ۲۰۰ قرص انجیر له شده برمی‌دارد و آنها را روی الاغها بار می‌کند. و سپس به خدمتکارانش می‌گوید: «شما جلو بروید، من هم دنبالتان می‌آیم.»

اما در این لحظه او چیزی به نابال نمی‌گوید. و او سوار بر الاغ خود به دره کوه می‌آید، و داوود آنجاست. و داوود به همراه مردانش به سمت او پایین می‌آیند، و او با نابال و آنها روبرو می‌شود.

و داوود تازه گفته بود، بی‌فایده بوده است. تمام مراقبت من از اموال این شخص در بیابان، به طوری که چیزی از او گم نشد، و او بدی را به جای خوبی به من تلافی کرده است. به عبارت دیگر، ما سزاوار کاری هستیم که انجام داده‌ایم.

در عوض، ما فقط کلی توهین می‌شنویم و دست خالی برمی‌گردیم. و او می‌گوید، و سپس داوود خودش را نفرین می‌کند. باشد که خدا با داوود، هرچند به این شدت، برخورد کند، اگر تا صبح یک مرد از تمام کسانی که به او تعلق دارند را زنده بگذارم.

حالا می‌توانیم بفهمیم که چرا داوود ناراحت است. در عین حال، من کمی از این بابت احساس ناراحتی می‌کنم. داوود آماده است تا نابال و دیگران را که بی‌گناه هستند، به قتل برساند.

این یک اشتباه خیلی خیلی بزرگ خواهد بود. اما ایگیل، به یاد داشته باش، باهوش، خردمند، داوود را دید. او فوراً از الاغ خود پیاده شد و در حالی که صورتش به زمین بود، در مقابل داوود تعظیم کرد.

بنابراین، او به داوود همان احترامی را که نابال باید داشته باشد، نشان می‌دهد. و به پاهای او افتاد و گفت: «بنده خود را عفو کنید، سرورم.» توجه کنید، سرورم، بنده شما.

و بگذار با تو صحبت کنم. بشنو خدمتکار چه می‌گوید. پس او تمام تلاشش را می‌کند تا به او احترام بگذارد.

سرورم، لطفاً به آن مرد شرور، نابال، توجه نکن. او درست مثل اسمش است. حالا دوباره، احتمالاً اسمش معنی دیگری داشت، یک هم‌آوایی.

اما کاری که او می‌کند، این است که از کلمات هم‌نام استفاده می‌کند و می‌گوید، اسمش یعنی احمق. و حماقت هم با او همراه است. اسم خوبی دارد.

شاید آنها قصد داشتند این اسم معنی دیگری داشته باشد، اما معنی واقعی آن در مورد او این است که یک احمق است. او اسم خوبی دارد. حماقت هم با او همراه است.

و اما من، بنده‌ات، مردانی را که سرورم فرستاده بود ندیدم. من هرگز رسیدن مردانت را ندیدم. من هیچ چیزی در این مورد نمی‌دانستم.

و حالا، سرورم، به حیات خداوند، خدای تو، و به حیات تو سوگند، از آنجایی که خداوند تو را از خونریزی و انتقام گرفتن با دستان خودت بازداشته است، باشد که دشمنانت و همه کسانی که قصد آسیب رساندن به سرورم را دارند، مانند نابال باشند. او اینجا دارد چیزهایی را فرض می‌کند. او می‌گوید، می‌دانید، خداوند تو را از خونریزی بازداشته است.

داوود در راه خونریزی است، اما او اساساً به او می‌گوید که به مشیت الهی، من جلوی تو را گرفته‌ام. و خداوند تو را از خونریزی و انتقام گرفتن باز داشته است. و می‌دانم که تو این کار را ادامه نخواهی داد.

به نظر می‌رسد منظور همین است. بگذارید این هدیه‌ای که بنده‌تان برای سرورم آورده است، به مردانی که از شما پیروی می‌کنند، داده شود. خب، این همه انجیر و همه چیزهایی است که او جمع‌آوری کرده بود، و او اساساً کاری را انجام می‌دهد که داوود از نابال می‌خواست انجام دهد، و اساساً می‌گوید، ما به شما احترام می‌گذاریم و از شما به خاطر کاری که برای ما انجام داده‌اید، سپاسگزاریم.

و این نشانه‌ای از قدردانی ماست. لطفاً گستاخی بنده‌ات را ببخش. خداوند، خدای تو، قطعاً سلسله‌ای پایدار برای سرورم ایجاد خواهد کرد.

ببینید، اینجا کاملاً واضح است. ایگیل می‌داند داوود کیست. او همه چیز را در مورد او می‌داند، و نابال هم باید می‌دانست.

من باید فرض کنم که نابال در این برهه طرف شائول را گرفته است. ما مطمئناً سلسله‌ای پایدار برای سرورم تشکیل خواهیم داد، زیرا تو در نبردهای سرورم می‌جنگی و تا زمانی که زنده‌ای، هیچ خطایی از تو سر نخواهد زد. حتی اگر کسی تو را تعقیب کند تا جانیت را بگیرد، جان سرورم در دست خداوند، خدای تو، در امان خواهد بود.

اما جان دشمنانت را مانند تیری که از جیب فلاخن بیرون انداخته می‌شود، به دور خواهد انداخت. پس، خداوند از تو محافظت می‌کند. او دشمنانت را شکست خواهد داد.

او از تو محافظت خواهد کرد. و هنگامی که خداوند هر وعده خوبی را که در مورد سرورم داده بود، برای او به انجام رساند و او را به عنوان فرمانروای اسرائیل منصوب کرد، این سرنوشت تو خواهد بود. من این را می‌دانم.

سرورم، بار سنگین خونریزی بی‌جهت یا انتقام گرفتن را بر دوش وجدان خود نخواهد داشت. و هنگامی که خداوند، خدای تو، سرورم را به موفقیت رساند، بنده‌ات را به یاد آور. بین، این بسیار شبیه به چیزی است که در فصل ۲۴ اتفاق می‌افتد.

در فصل ۲۴، داوود دست خود را علیه شائول بلند نکرد زیرا شائول، مسخ‌شده‌ی خداوند بود. او به شیوه‌ی صحیح درباره‌ی انتقام صحبت کرد. همه چیز در دستان خداوند است، و او از خداوند درخواست کمک کرد.

نه چندان در این فصل، وقتی که او از ناول رنجیده می‌شود. ناول، مسح‌شده‌ی خداوند یا چیزی شبیه به آن نیست. اما با این وجود، خدمتکارانش، افرادش، بی‌گناه هستند.

و بنابراین، دیوید با مسئله انتقام دست و پنجه نرم می‌کند. او در فصل ۲۴ به درستی پاسخ داد. اینجا در فصل ۲۵، او با این موضوع دست و پنجه نرم می‌کند.

او انتقام می‌خواهد. شخصاً آزرده خاطر شده است، اما ایگیل، ایگیل خردمند، صدای خرد، انگار بانوی خرد از صفحات امثال بیرون آمده و از طریق ایگیل در جسم داوود ظاهر شده است. داوود چه واکنشی نشان خواهد داد؟ اساساً به او گفته شده است که خداوند و مشیت او تو را از انجام کاری که واقعاً پشیمان خواهی شد، باز داشته است.

این حتی ممکن است موقعیت تو را به عنوان بنده خداوند به خطر بیندازد. و داوود به ایجایل گفت: «سپاس بر خداوند، خدای اسرائیل، که امروز تو را به استقبال من فرستاده است.»  
داوود می‌فهمد که بله، او از جانب خداست.

باشد که تو به خاطر قضاوت نیکویت و اینکه امروز مرا از خونریزی و انتقام گرفتن با دست‌های خودم باز داشتی، متبرک باشی. وگرنه، به حیات خداوند، خدای اسرائیل، که مرا از آسیب رساندن به تو بازداشت، سوگند، اگر تو به سرعت به استقبال نمی‌آمدی، تا سپیده دم حتی یک مرد از نابال زنده نمی‌ماند. بنابراین، داوود می‌داند که خداوند به او کمک کرده است.

قبلاً، داوود نذر کرد. باشد که خداوند این کار را با من بکند اگر همه قوم نابال را نکشم. بنابراین، ممکن است فکر کنید، آیا او به خاطر این کار پاسخگو خواهد بود؟ من اینطور فکر نمی‌کنم.

فکر نمی‌کنم ارباب از مردم انتظار داشته باشد وقتی نذرهای احمقانه‌ای می‌کنند، با انجام آنها اوضاع را پیچیده کنند. به نظر من بهتر است، به اصطلاح، اطاعت بهتر از فداکاری است. اطاعت بهتر از انجام یک نذر احمقانه فقط به خاطر اینکه یک نذر است، می‌باشد.

این موضوع یفتاح را توضیح می‌دهد. یفتاح هرگز نباید به نذرش عمل می‌کرد. من فکر نمی‌کنم خداوند او را مجازات کرده باشد، زیرا اگر به آن عمل نمی‌کرد، خودش مجازات می‌شد.

خداوند قربانی انسانی نمی‌خواست. او فقط با اصرار بر انجام نذرش، اوضاع را پیچیده‌تر کرد. بنابراین، فکر می‌کنم داوود اینجا از مخمصه نجات پیدا کرده است.

من فکر می‌کنم او کار درست را انجام می‌دهد. سپس داوود آنچه را که او برایش آورده بود از دست او پذیرفت و گفت: «به سلامت به خانه‌ات برو. من سخنان تو را شنیدم و درخواست تو را اجابت کردم.»

خب، همه چیز خوب پیش می‌رود. ایجایل به خانه می‌رود و نابال ضیافتی مانند ضیافت یک پادشاه ترتیب داده است. او روحیه بالایی دارد.

او مست است. و بنابراین، او در حال حاضر چیزی به او نمی‌گوید. اگر تا به حال سعی کرده‌اید با کسی که مست است صحبت کنید، خیلی راه به جایی نمی‌برید.

سخت است که با آنها منطقی برخورد کرد. بعضی وقت‌ها آنها فقط عصبانی می‌شوند. بنابراین او فقط صبر می‌کند.

سپس صبح، وقتی نابال هوشیار شد، همسرش همه این چیزها را به او گفت. «می‌فهمی که نزدیک بود کشته شوی؟ من تو را نجات دادم.» و دلش شکست.

و او مثل سنگ شد. ظاهراً سخته کرده بود. و تقریباً به کما رفته بود.

و حدود ده روز بعد، خداوند نابال را زد و او مرد. بنابراین، کاملاً مشخص است که خداوند کسی است که نابال را از زمین بازی بیرون می‌کند. داوود می‌شنود که نابال مرده است.

و طرز فکر او این نیست، ای نابال بیچاره. او می‌گوید، ستایش از آن خداوند است که از حق من در برابر نابال حمایت کرد. ببین، او با کمک ایبجایل درس عبرتی گرفته است.

که خودش در فصل ۲۴ بیان کرده است. در فصل ۱۲۴، او می‌گوید، من حقانیت خود را به خداوند می‌سپارم. من به او توکل می‌کنم تا مرا تبرئه کند.

و حالا در فصل ۲۵ می‌بیند که مجبور نبوده خودش دست به کار شود.

ایبجایل او را در مشیت الهی متوقف کرد. و او متوجه می‌شود که خداوند کسی است که تو را تبرئه می‌کند.

و خداوند حق مرا از نابال به خاطر بی‌احترامی‌اش به من گرفت و بنده‌اش را از گناه بازداشت و گناه نابال را به گردن خودش انداخت.

داوود عدالت را در تمام این ماجرا می‌بیند. و می‌فهمد که خداوند از او محافظت کرده است. سپس داوود برای ایبجایل پیغام می‌فرستد.

و از او می‌خواهد که همسرش شود. و خادمانش به گرمی رفتند و به ایبجایل گفتند: «داوود می‌خواهد تو همسر او شوی.» و ایبجایل از انجام این کار بسیار خوشحال شد.

او می‌پذیرد و همسر داوود می‌شود. در آیه ۴۳ آمده است که داوود با اخینوعم یزرعیلی نیز ازدواج کرده بود. و هر دو همسر او بودند.

خب، دیوید الان دو همسر دارد. خب، مایکل چطور؟ وقتی دیوید مجبور شد فرار کند. خب، شائول او را به کس دیگری داده است.

او بعداً دوباره در داستان ظاهر خواهد شد. اما در حال حاضر واقعاً به حساب نمی‌آید.

خب، با این موضوع چه کنیم؟ می‌توانید این را مثبت ارزیابی کنید.

داوود گویی به واسطه‌ی ندای حکمت نجات یافته است. و اکنون او با آن زن خردمند ازدواج می‌کند. او را در آغوش می‌گیرد.

او می‌خواهد این زن خردمند در کنارش باشد. بنابراین، جذب او می‌شود. او صدای خرد را در آغوش می‌گیرد.

و او با ایگیل، این زن خردمند، ازدواج می‌کند. بنابراین، می‌توان آن را از جنبه مثبت دید. در عین حال، همیشه ابهاماتی پیرامون داوود وجود دارد.

در عین حال، آیا اضافه کردن یک همسر دیگر کار خوبی است؟ و ما در مورد این موضوع بیشتر صحبت خواهیم کرد. زیرا با پیشرفت داستان و رسیدن به کتاب دوم سموئیل، چیزی به نام گزارش‌های حرمسرا داریم. در آنجا درباره تعداد فزاینده همسران داوود می‌خوانیم.

بنابراین، ما در درس بعدی با جزئیات بیشتری به این موضوع خواهیم پرداخت. فعلاً اینجا متوقف می‌شویم. درس بعدی ما اول سموئیل فصل ۲۶ خواهد بود. جالب اینجاست که شائول دوباره به دنبال داوود خواهد آمد. و داوود مجبور خواهد شد دوباره با او روبرو شود.

این دکتر باب پیشولم در حال تدریس در مورد اول و دوم سموئیل است. این جلسه ۱۴، اول سموئیل ۲۴-۲۵ است. داوود جان شائول را نجات می‌دهد، فصل ۲۴، داوود به صدای حکمت گوش می‌دهد، اول سموئیل فصل ۲۵.